

به نام خدا

درس چهاردهم

جواد صمدی پور (دی ۱۳۹۵)

* بود بقالی و وی را طوطی‌ای: بقالی وجود داشت که دارای یک طوطی بود (نوع «را» فعالیت است و دلالت دارد بر دارندگی)

* نکته گفتی با همه سوداگران: با همه مشتریان سخن می‌گفت (سوداگر در اصل به معنی تاجر است اما در اینجا به معنی مشتری)

* ریش بر می‌کند و می‌گفت ای دریغ کافتاب نعمتم شد زیر میخ

(=ابر)

* ابراز حسرت می‌کرد و می‌گفت افسوس که خورشید نعمت (تشبیهی) من، پشت ابر پنهان شد.

استعاره از طوطی

* می‌نمود آن مرغ را هرگون «شگفت» تا که باشد کاندرا آید او به «گفت» (**جناس ناهمسان یا ناقص**)
پرنده

برای طوطی کارهای شگفت‌انگیز می‌کرد (ادا و شکلک در می‌آورد) به این امید که او سخن بگوید.

* جولقی‌ای سربرهنه می‌گذشت با سر بی مو چو پشتِ طاس و طشت

درویشی سربرهنه (بدون عمامه و کلاه) عبور می‌کرد که سرش مانند پشتِ کاسه و طشت، صاف و بی‌مو بود.

* طوطی اندر گفت آمد در زمان، طوطی بی‌درنگ به سخن گفتن پرداخت.



* از قیاسش خنده آمد خلق را کاو چو خود پنداشت صاحب دلق را (دلق: لباس درویشی)

از مقایسه‌ای که طوطی انجام داد، مردم به خنده افتادند زیرا طوطی، آن درویش را مشابه خود، در نظر گرفته بود.

* کار پاکان را قیاس از خود مگیر گرچه باشد در نبشتن «شیر» و «شیر» (جناس همسان یا تام)
کار انسان‌های پاک را نباید با کار خودت مقایسه کنی، اگرچه املای شیر درنده و شیر خوردنی مانند هم است.

* کم کسی ز ابدال حق آگاه شد: کرکسی می‌داند که مردانِ حق چه کسانی هستند.

* هر دو گون زنبور خوردند از محل: دو نوع زنبور (یکی معمولی و دیگری زنبور عسل) از یکجا غذا می‌خورند.

* لیک شد ز آن نیش و زین دیگر عسل: اما یکی از آنها غذا را به نیش تبدیل می‌کند ولی دیگری به عسل.

* صد هزاران این چنین آشباه بین: موارد فراوان زیادی وجود دارند که شبیه به هم هستند (ولی یکی نیستند)

* چون بسی ایللیس آدم روی هست پس به هر دستی نشاید داد دست

چون شیطان‌های بسیاری هستند که شکل انسان دارند، بنابراین با هر کسی نباید دست دوستی بدهیم (باید ظاهربین باشیم).

* «کلُّ اِنَاءٍ یَتَرَشَّحُ بِمَا فِیهِ»: از کوزه همان برون تراود که در اوست (ضرب‌المثل و کنایه)